

Close reading of Arab critics on the Nazm Theory and comparing it with Contemporary theories

Mehdi Mohamadi Nejad*

Fereshteh Farzishoub**

Abstract

Linguist and literary theorist Abdul Qahir Jarjani is one of the greatest thinkers in the history of Arabic literature; his theories of rhetoric have been so elaborate that for centuries it has been used by researchers in this field as the most powerful and practical source of this science. Research studies conducted by contemporary Arab scholars in examining his views and theories show that his rhetorical ideas, especially those of order, are rooted in the legacy of Arab literature and Abdel Qahir is influenced by former scholars. In addition, the theory of order has overlaps with those raised by western scholars. However, western theories enjoy more complete and comprehensive forms.

Keywords: Abdul Qahir Jarjani, Theory of Order, Stylistics, Structuralism, Syntax.

* Assistant Professor, Golestan University, Faculty of Humanities and Social Sciences, Department of Persian Language and Literature (Corresponding Author), mohammadi114nejad@gmail.com

** Assistant Professor, Golestan University, Faculty of Humanities and Social Sciences, Department of Persian Language and Literature, f.farzi19@gmail.com

Date of receipt: 15/8/98, Date of acceptance: 25/11/98

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

خوانش ناقدان عرب از نظریه نظم عبدالقاهر جرجانی و تطبیق آن با نظریه‌های معاصر

مهدی محمدی نژاد*

فرشته فرضی شوب**

چکیده

عبدالقاهر جرجانی زبان‌شناس و ادیب، نظریه پرداز علم بلاغت، و واضع نظریه نظم است؛ نظریه‌های او در باب علم بلاغت از دقت و ظرافتی بالا برخوردار است؛ به گونه‌ای که از قرن‌ها پیش تاکنون به‌عنوان منبعی معتبر برای این علم مورد استفاده پژوهش‌گران این حوزه قرار گرفته است. تحقیقاتی که پژوهش‌گران معاصر عرب در بررسی آرا و نظریات جرجانی انجام داده‌اند نشان می‌دهد آرای بلاغی وی، به‌ویژه نظریه‌ای که در باب نظم مطرح کرده است، ریشه در میراث ادبیات عرب دارد و عبدالقاهر تحت تأثیر استادان پیش از خود بدین نظریه دست یافته و صورتی کامل و جامع بدان بخشیده است. از سوی دیگر، نظریه نظم با بسیاری از مباحثی که امروزه توسط اندیشمندان غربی مطرح و با نام آنان شناخته شده است هم‌پوشانی دارد؛ با این تفاوت که نظریه‌های معاصر غربی صورتی قاعده‌مندتر و گاه جامع‌تر از نظریه‌های عبدالقاهر دارد.

کلیدواژه‌ها: بافت، بینامتنیت، ساختارگرایی، سبک‌شناسی، عبدالقاهر جرجانی، نحو گشتاری، نظریه نظم.

* استادیار دانشگاه گلستان، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، گروه زبان و ادبیات فارسی (نویسنده مسئول)
mohammadi114nejad@gmail.com

** استادیار دانشگاه گلستان، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، گروه زبان و ادبیات فارسی
f.farzi19@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۲۵

Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

۱. مقدمه

اندیشه‌ها پیوسته در گذر زمان بسترهایی برای رشد و نمو می‌یابند. سپس، در سایهٔ تضارب و تولد به پختگی می‌رسند. نظریهٔ نظم اندیشه‌ای ریشه‌دار است که وجود آن به مدت‌های مدید پیش از عبدالقاهر جرجانی بازمی‌گردد. تأملی در آثار بلاغی اسلامی و غیراسلامی نشان می‌دهد که ریشه‌های این اندیشه مدت‌ها نقل محافل ادبی بوده است و به روش‌های گوناگون در آثار به‌جای‌مانده از پیشینیان بیان شده بود تا این‌که در عصر عبدالقاهر با زبان گویای وی نمودی ویژه و تعریفی جامع یافت و پس از آن تا عصر حاضر روزه‌روز متبلور و بر پختگی آن افزوده شد. ازسویی، ریشه‌یابی آرای زبان‌شناسان معاصر در حوزه‌های گوناگون سبک‌شناسی، ساختارگرایی، توجه به بافت جامعه‌شناسی زبان، و ... در پیشینهٔ فرهنگ عربی نشان می‌دهد که همهٔ این نظریات اگر نه در همهٔ جنبه‌ها در بسیاری موارد با آرای عبدالقاهر جرجانی و نظریهٔ نظم وی هم‌سوست. همین مسئله، بسیاری از پژوهش‌گران عرب‌زبان را بر آن داشته است تا به مقایسهٔ آرای عبدالقاهر با نظریات زبان‌شناسان معاصر پردازند و وجوه اشتراک و اختلاف‌نظرهای آنان را بررسی کنند. در این پژوهش، باتوجه به اهمیتی که نظریهٔ نظم در بحث‌های بلاغی گذشته و خاصه در اثبات اعجاز قرآن دارد و اشاره به مفاهیمی که ردپای آن را در نظریات زبان‌شناسان معاصر می‌توان یافت، به بررسی ریشه‌های تاریخی این نظریه پیش از ظهور عبدالقاهر، عوامل تبلور، و نیز نقاط اشتراک آن با برخی مباحث جدید پرداخته شده است. شایان ذکر است پژوهش‌های انجام‌شده درخصوص اشتراک آرای عبدالقاهر و زبان‌شناسان معاصر بسیار و پرداختن به همهٔ آن‌ها از حوصلهٔ این مقال خارج است. ازاین‌رو، نگارندگان، باتوجه به محدودیت‌های موجود، بخشی از پژوهش‌های انجام‌شده در این راستا و نتایج به‌دست‌آمده از آن را بررسی می‌کنند.

۲. اهداف و پیشینهٔ تحقیق

آنچه در این مقاله ارائه می‌شود نگاهی به پژوهش‌هایی است که به‌دست ناقدان و نویسندگان عرب‌زبان دربارهٔ نظریهٔ نظم و ریشه و امتداد آن تا نظریات اندیشمندان معاصر به‌صورت کتاب، پایان‌نامه، یا مقاله نوشته شده و پیشینهٔ بحث شامل همهٔ مواردی است که در کتاب‌نامه ذکر شده است. علاوه بر آن، باید به کتاب *صور خیال در نظریهٔ جرجانی* از کمال ابودیب اشاره کرد که در یک فصل از هفت فصل آن اشاراتی گذرا به

نظریه نظم نیز شده است. درباره جرجانی و نظریه نظم وی، پژوهش‌های بسیاری به زبان فارسی نیز انجام شده است که، به‌رغم کثرت، در حیطه کار این مقاله نیست و به همین سبب بدان مراجعه یا اشاره‌ای نشده است. نظر به وسعت پژوهش‌های انجام‌گرفته درخصوص تطبیق نظریه نظم عبدالقاهر با نظریه‌های معاصر و محدودیت‌های حاکم بر نگارش این مقاله، فقط برخی از این پژوهش‌ها در این مقاله نقد و بررسی می‌شود تا بدین پرسش‌ها پاسخ داده شود:

- آیا نظریه نظم سابقه‌ای نزد اندیشمندان پیش از عبدالقاهر داشته است؟
- آیا این نظریه کاملاً با نظریه‌های معاصر هم‌پوشانی دارد؟

۳. نظریه نظم

عبدالقاهر نظریه نظم را به شیوه‌های گوناگون و با توضیحات و تشبیهات مختلف در کتاب‌های *دلائل الإعجاز* و *اسرار البلاغة* شرح داده است. او در این کتاب‌ها سخن را گاه به طلا، گاه به نقره، و گاه به تاروپود پارچه تشبیه کرده است که تا هنگامی که به شکل و ساختی خاص درنیابند خام‌اند و ارزشی جز مواد اولیه خود ندارند، اما هنگامی که به اشکالی چون انگشتری و دست‌بند یا لباسی زیبا درآیند، دارای ارزش می‌شوند و میزان ارزشمندی آن‌ها نیز با میزان ابداع سازنده آن‌ها و نوع قالب‌ریزی و ساخت مواد آن‌ها مرتبط است. بر این اساس، میزان ارزشمندی سخن نیز زمانی مشخص می‌شود که نویسنده با قدرت ابداع خود بین واژگان و معانی آن‌ها تناسب برقرار کند و واژگان را به‌نظم درآورد و با ساختاری خاص در کنار هم بچیند، زیرا ایجاد تناسب بین لفظ و معنی یکی از ارکان نظریه نظم است.

در بین ناقدان قدیم برخی طرف‌دار نظریه لفظ‌محوری و برخی طرف‌دار نظریه معنی‌محوری بودند، اما عبدالقاهر گام را از این مرحله فراتر می‌نهد و در نظریه‌اش اولویت را به تألیف و تناسب بین لفظ و معنی می‌دهد. براساس نظریه نظم، از آن‌جاکه الفاظ از پیش برای معانی معینی وضع شده‌اند، انتخاب لفظ مهم نیست. بلکه مهم این است که لفظ را در چه ساختاری به‌کار ببری تا معنای مقصود را از درون بافت به مخاطب برسانی. از نظر عبدالقاهر، الفاظ از جهت لفظ‌بودن و معانی از جهت معنا‌بودن فضیلتی ندارند، بلکه فضیلت از آن تناسب الفاظ و معانی است (الجرجانی ۱۹۹۲: ۴۶). عبدالقاهر نظم را ایجاد تناسب بین لفظ و معنی و چینش الفاظ در کنار هم به بهترین صورت ممکن می‌داند: «نظم شکلی

خاص از ترتیب معانی در ذهن است که زیباترین و گویاترین شکل چیش برای آن به‌شمار می‌رود و ترتیب الفاظ بر زبان نیز تابع ترتیب معنا در ذهن است» و نیز «ارتباط عبارات در کلام به هم و این‌که برخی را علت برخی دیگر قرار دهی» (همان: ۴۶۶). او ارتباط کلمات با هم را به دو بخش پیوسته و ناپیوسته تقسیم کرده و ارتباط اسم با اسم و فعل با اسم را در نوع اول و ارتباط فعل‌ها با فعل یا حرف با حرف را از نوع دوم دانسته است (همان). نظم در نظر عبدالقاهر با علم نحو نیز ارتباطی عمیق دارد: «نظم جز این نیست که کلام را در موضعی قرار دهی که «علم نحو» اقتضا می‌کند و این‌که براساس قوانین و اصول آن عمل کنی و از شیوه‌های آن منحرف نشوی» (همان: ۸۱). براساس تعاریفات فوق، مقصود عبدالقاهر از نظم ایجاد ارتباط بین واژگان باتوجه به مقتضای علم نحو برای ایجاد بهترین تناسب بین لفظ و معناست.

۴. ریشه‌یابی نظریه نظم

۱.۴ منابع غیراسلامی

برخی ریشه نظریه نظم را در آثار غیراسلامی جست‌وجو کرده‌اند. هرچند تأثیرپذیری عبدالقاهر از این منابع دور از ذهن است، اشاره به آن خالی از فایده نیست. این گروه در شرح منابع غیراسلامی نظریه نظم به دو منبع اشاره کرده‌اند که در ذیل به آن‌ها اشاره خواهیم کرد:

یونان: در عصر ترجمه، که منابع یونانی ترجمه شد، بسیاری از آرا و نظریات وارد حوزه علوم اسلامی شد. از جمله آثاری که ترجمه شد و تأثیر فراوانی در ادبیات عرب گذاشت آثار ارسطو بود. برخی پژوهش‌گران (الضامن ۱۹۷۹: ۵) برآن‌اند که ارسطو در کتاب‌های *الخطابه* و *فن الشعر* خود اشاراتی به نظریه نظم داشته است. مثلاً، در *فن الشعر* درباره اختلافات موجود بین اقسام کلام، اصوات، حروف و نقش آن‌ها سخن گفته است (ارسطو ۱۹۵۳: ۵۵). وی هم‌چنین در کتاب *الخطابه* درباره زیباشناسی سبک و روابط بین عبارات مطالبی ذکر کرده است (ارسطو ۱۹۵۹: ۱۸۵).

هند: برخی پژوهش‌گران برآن‌اند که هندی‌ها توجهی به نظریه نظم داشته‌اند و دلیل آن سخن جاحظ درباره صحیفه هندی است که در آن مطالبی درباره اصول سبک‌شناسی و ویژگی‌های خطیب آمده است و هم‌چنین سخن ابوریحان بیرونی درباره تلاش‌هایی است که هندیان در ارتباط با قضیه اعجاز در کتاب دینی خود انجام داده‌اند (خلیل ۱۹۸۶: ۵۲).

۲.۴ منابع اسلامی

عده‌ای نیز ریشه نظریه نظم را در آثار اسلامی جسته و قرآن کریم را در تبلور اندیشه نظم مؤثر دانسته و گفته‌اند: در میان عوامل مؤثر در نضج نظریه نظم قرآن کریم نقشی بس اساسی داشته است. ادبا و اندیشمندان اسلامی بعد از ظهور قرآن کریم و مشاهده اعجاز ادبی آن پیوسته درصدد کشف زوایای مختلف اعجاز ادبی این کتاب و بررسی زیبایی‌های آن بودند و، درضمن کتاب‌های تفسیر و لغت، به مباحث زیباشناختی قرآن نیز می‌پرداختند. این نوع نگاه به قرآن رفته‌رفته باعث نوشتن کتاب‌هایی مخصوص به اعجاز قرآن شد و زمینه‌ساز شکل‌گیری علومی گردید که هدف از آن صرفاً زیباشناسی در قرآن و به تبع آن متون ادبی دیگر بود تا این‌که در قرن چهارم و پنجم علم بلاغت تدوین و عبدالقاهر جرجانی با تکیه بر قرآن کریم جزو اولین واضعان علم بلاغت (معانی و بیان) شناخته شد. یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که علاقه‌مندان به اعجاز قرآن کریم و از جمله عبدالقاهر را شیفته خود کرد نظریه نظم بود؛ این نظریه به صورت ابتدایی قبل از عبدالقاهر در کتاب‌های مربوط به اعجاز قرآن از جمله جاحظ (۲۵۵ ق) در کتاب *نظم القرآن* و رمانی (۳۸۴ ق) در *النکت فی إعجاز القرآن* و خطابی (۳۸۸ ق) در *بیان إعجاز القرآن* و باقلانی (۴۰۳ ق) در *إعجاز القرآن* آمده بود. اما عبدالقاهر با الهام از گذشتگان و با تکیه بر اعجاز قرآنی در کتاب‌های *دلائل الإعجاز* و *اسرار البلاغة* این نظریه را متبلور ساخت.

حاتم الضامن کتابی با نام *نظریه النظم* درباره ریشه‌یابی نظریه نظم نوشته و به صورت کامل زمینه‌های این نظریه را بررسی کرده است. البته، جمع‌آوری نشانه‌های نظریه نظم توسط حاتم الضامن بیان‌گر این نیست که عبدالقاهر از همه کسانی که قبل از وی این نظریه را ذکر کرده‌اند تأثیر گرفته است. اما به وضوح مشخص می‌کند که زمزمه این نظریه از قرن دوم شروع شد و در قرن سوم به صورت جدی در محافل ادبی مورد مناقشه قرار گرفت تا این‌که عبدالقاهر در قرن پنجم آن را در چهره‌ای جدید و روش‌مند عرضه کرد. حاتم الضامن ۲۲ شخصیت را قبل از عبدالقاهر نام برده که به نظریه نظم پرداخته‌اند. اما به نظر می‌رسد همه کسانی که نام برده لزوماً در پرداختن به این نظریه به صورت هدف‌مند عمل نکرده‌اند یا این‌که ارتباط کمی با این نظریه داشته‌اند. مثلاً، صرف این‌که برخی هم‌چون احمد بن علی ملقب به «ابن الاخشید» کتابی با نام *نظم القرآن* تألیف کرده که به دست ما نیز نرسیده است، نمی‌توان او را از مقدمه‌سازان این نظریه برشمرد، زیرا شاید مفهوم نظم در این کتاب موهوم متفاوت از نظریه نظم عبدالقاهر باشد. کسانی را که حاتم الضامن به‌عنوان زمینه‌سازان نظریه نظم ذکر کرده است می‌توان در دو بخش ضعیف و قوی دسته‌بندی کرد:

نویسندگانی که اشاراتی به نظریه نظم داشته‌اند، اما احتمال تأثیرپذیری عبدالقاهر از آنان ضعیف است عبارت‌اند از: ابن مقفع (د ۱۴۲ق): که در *ادب الصغیر* عباراتی دارد حاکی از این‌که صاحب سخن هم‌چون زرگری است که می‌بایست زیورآلات را در جای مناسب خود بنشانند (ابن‌المقفع ۱۹۱۱: ۶-۸). این سخن ابن‌مقفع اگرچه الهام‌بخش است، دلالت آن بر نظریه نظم بسیار ضعیف است و بشر بن معتمر (د ۲۱۰ق): عمده سخنی که از بشر بن معتمر نقل شده این است که نباید کلمه‌ای در چینش بین کلمات دیگر از آن‌ها گریزان باشد، بلکه باید در جای حقیقی خود بنشیند (الجاحظ ۱۴۲۳: ج ۱، ۱۳۰). از این‌گونه اشارات در سخنان شخصیت‌هایی هم‌چون کلثوم بن عمرو عتابی (د ۲۲۰ق) در کتاب *الصناعتین* (العسکری ۱۴۱۹: ۱۶۱) و ابن‌قتیبه (د ۲۷۶ق) در *تأویل مشکل القرآن* (ابن‌قتیبه الدینوری بی‌تا: ۲۳) و ابراهیم بن مدبر (د ۲۷۹ق) در *الرسالة العذراء* (ابن‌المدبر بی‌تا: ۱۷) و دیگران نیز آمده است.

نویسندگانی که احتمال تأثیرپذیری عبدالقاهر از آنان در نظریه نظم بسیار است از قرار زیرند:

سیبویه: اگرچه سیبویه از لفظ نظم در آرای خود استفاده نکرده است، به‌وضوح از لزوم تناسب عبارات و الفاظ در کلام و تألیف دقیق و معنی‌بخش آن‌ها با هم سخن گفته است. او در کتاب خود عنوانی دارد به نام «هذا باب الاستقامة من الکلام والإحالة» (سیبویه ۱۹۸۸: ج ۱، ۲۵) و فحوای کلام او در این باب بیان‌گر این است که محور اساسی در کلام تألیف عبارات با هم و قراردادن هر کلمه‌ای در جایگاه خود است و اگر کلمه‌ای در جای خود قرار نگیرد، مایه فساد کلام می‌شود.

جاحظ (۲۵۵ق): جاحظ از کسانی است که نظریه نظم با قوت در عبارات او مشخص است. او اولاً در سخنانش به لزوم قوت تألیف در کلام اشاره کرده و در عنوانی به نام «تنافر الألفاظ والحروف» به تألیف کلام پرداخته است و می‌گوید: «بهترین شعری که دیده‌ام شعری است که اجزای آن درهم تنیده و مخارج الفاظ آن آسان و دارای سبکی واحد است و هم‌چون روغن (که سیال است) به‌راحتی بر زبان جاری می‌شود» (الجاحظ ۱۴۲۳: ج ۱، ۷۵)؛ ثانیاً، جاحظ کتابی در نظم *قرآن* تألیف کرده است که، با وجود دست‌رسی نداشتن به آن، دلالتش بر نظریه نظم را می‌توان از تصریح خودش به این مطلب فهمید: «کتابم درمورد علت نظم *قرآن* و تألیف شگفت و ترکیب بدیع آن» (الجاحظ ۱۴۲۴: ج ۱، ۱۱).

محمد بن یزید واسطی (۳۰۶ق): او کتابی دارد به نام *اعجاز القرآن فی نظمه و تألیفه* و این کتاب در دست نیست، اما اهمیت این کتاب در این است که اولاً عنوان آن بسیار

خوانش ناقدان عرب از نظریه نظم عبدالقاهر جرجانی ... (مهدی محمدی نژاد و فرشته فرضی شوب) ۳۳۳

متناسب با نظریه نظم است و ثانیاً عبدالقاهر دو بار این کتاب را شرح کرده است که البته در دست نیست و اگر در دست بود، می‌توانستیم به قوت تأثیر آن در عبدالقاهر پی ببریم. ابوسعید سیرافی (۳۵۸ق): نظریه نظم نزد سیرافی از پیشینیان وی واضح‌تر و شکوفاتر ظاهر شد. او در گفت‌وگویش با یونس بن متی تصریح می‌کند که منظور از نحو فقط حرکات و اعراب نیست، بلکه جایگاه و ترتیب کلمات نیز هست (التوحیدی ۱۴۲۴: ۶۸). او می‌گوید: «معانی نحو به حرکات و سکانات لفظ و قراردادن حروف در جایگاه‌های مقتضی خود مربوط است و گردآوری کلام با تقدیم و تأخیر و به هدف دوری از خطا صحیح است» (همان: ۹۶).

الخطابی حمد بن محمد (۳۸۸ق): علت اعجاز قرآن کریم در نظر او این است که قرآن بهترین الفاظ را در بهترین نظم و صحیح‌ترین معنی آورده است (الخطابی ۱۹۶۸: ۲۷). او می‌گوید: «هیچ نظمی زیباتر از نظر تألیف و هم‌نوا و هم‌شکل‌تر از نظم قرآن نخواهی یافت» (همان: ۲۹).

ابوهلال عسکری (۳۹۵ق): او در کتابش بابی با عنوان «حسن النظم وجودة الرّصف والسبک وخلاف ذلك» دارد و می‌گوید:

چینش نیکو این است که الفاظ را در جای خود بگذاری و تقدیم و تأخیر و حذف و اضافه نیکو نیست جز در صورتی که مایه فساد کلام نشود و معنی را مبهم ننماید و هر لفظی را به لفظ متناسب خود اضافه کنی (العسکری ۱۴۱۹: ۱۶۱).

ابوبکر باقلانی (۴۰۳ق): باقلانی تصریح کرده است که اعجاز قرآن در حروف آن نیست، بلکه از نظم، ترتیب، و چینش آن‌هاست (الباقلانی ۱۹۶۴: ۳۷). شریف جرجانی (۷۴۰ق): نظم در اصطلاح «گردآوری کلمات و جمله‌ها با ترتیب معانی و تناسب مفاهیم بر وفق عقل» است (الجرجانی ۱۹۸۳: ۲۴۲).

قاضی عبدالجبار (۴۱۵ق): در پرداختن به نظریه نظم صراحت بیش‌تری از خود نشان می‌دهد. او در کتاب خود به نام معنی هم نظر استاد خود، ابوهاشم جبایی، را درباره نظم آورده و هم نظریه خاص خود در برابر استادش را ذکر کرده است. او از قول استادش، جبایی، نقل می‌کند که فصاحت کلام به معنای برتری ادیب بر ادیب دیگر در نظم نیست، بلکه در لفظ محکم و معنای متین آن است و نه غیر (قاضی عبدالجبار بی‌تا: ج ۱۶، ۱۹۷). عبدالجبار این بیان استادش را ناقص دانسته است و می‌گوید: «فصاحت را در تک‌تک کلمات نمی‌توان یافت، بلکه باید آن را در انضمام کلمات به یک‌دیگر به روشی مخصوص

جست‌وجو کرد و حرکات و حروف و نقش کلمات (به‌طور کلی تألیف کلام) را در نظر گرفت» (همان: ج ۱۶، ۱۹۹).

نظریه نظم هم‌چنان‌که ریشه در نوشته‌های پیش از خود دارد، با نظریات و پژوهش‌های غربی معاصر نیز انطباق دارد. از این‌رو، پرداختن به وجوه اشتراک این نظریه با نظریات معاصر غربی به یکی از ارکان پژوهش‌های کشورهای عربی تبدیل شده است. باتوجه‌به گستردگی پژوهش‌هایی که در این زمینه انجام گرفته است، در مقاله حاضر فقط به چند نمونه از مهم‌ترین پژوهش‌های انجام‌شده در این زمینه پرداخته می‌شود.

۵. سبک‌شناسی

سبک‌شناسی شاخه‌ای از زبان‌شناسی است که به تحلیل و واکاوی سبک‌های ادبی یا اختیارات زبانی سخن‌وران و نویسندگان در زمینه‌های ادبی و غیرادبی می‌پردازد. این علم از لحاظ تاریخی با پیدایش زبان‌شناسی در ارتباط است؛ به‌دیگرسخن، سبک‌شناسی زبانی از زبان‌شناسی است؛ یعنی قبل از فردینان دو سوسور، که زبان را یک علم معرفی کرد و در چهارچوبی مشخص قرار داد، علمی به‌عنوان سبک‌شناسی نیز وجود نداشت. سبک‌شناسی را می‌توان از دو دیدگاه تعریف کرد: «این علم از یک دیدگاه به قواعد و قوانین حاکم بر متن می‌پردازد و ازسوی دیگر، به تعیین ویژگی‌های خاص و منحصربه‌فرد یک اثر ادبی می‌پردازد» (جیرو و ۲۰۰۹: ۲۹).

شارل بالی، از شاگردان سوسور، مبدع سبک‌شناسی به‌شمار می‌رود و سایر نظریه‌های سبک‌شناسی بعد از وی و تحت‌تأثیر نظریات وی به‌وجود آمده است. وی می‌گوید: سبک مجموعه‌ای از عناصر زبانی است که از نظر احساسی و عاطفی بر مخاطب تأثیر می‌گذارد و سبک‌شناسی به بررسی ارزش تأثیری آن مجموعه از عناصر زبانی می‌پردازد» (همان: ۳۱). بوفون می‌گوید: «سبک همان نویسنده است. بنابراین، قابل‌تغییر، انتقال، و یا زوال نیست» (الکواز ۲۰۰۶: ۶۶-۶۷). ریفاتر می‌گوید: «معیار بررسی متن ادبی را باید در درون خود متن جست‌وجو کرد، زیرا متن ادبی یک پیام زبانی است که با سایر پیام‌های زبانی متفاوت است». وی معتقد است سبک قبل از هر چیز یک روش زبانی است و نمی‌توان بدون فهم روابط بین‌متنی پیام متن را فهمید. هم‌چنان‌که جز از خلال خود متن (مفردات، ترکیب‌ها، ارتباط بین عناصر درون‌متنی) نمی‌توان آن را ارزش‌گذاری کرد (الحربی ۲۰۰۳: ۱۵؛ راغب بی تا: ۳۷-۳۸).

۱.۵ مبانی سبک‌شناسی

سبک‌شناسی سه محور اساسی دارد که شامل گزینش، هنجارگریزی، و چینش است. سبک‌شناسان بر آن‌اند که مؤلف یا مبدع به‌صورت آگاهانه از پشتوانهٔ زبانی خود واژگان معینی را برای بیان مقصود خویش برمی‌گزیند. بر این اساس، مؤلف می‌تواند با گزینش قدرت خویش را به‌نمایش بگذارد و زیبایی خاصی را، که در پس انتخاب وی نهفته است، نشان دهد. محور دوم هنجارگریزی است که در تعریف سبک نیز بدان اشاره شد و مقصود از آن خروج از معیارهای دستوری و زبانی است. سومین محور چینش است که مقصود از آن چگونگی چینش الفاظ در کنار یک‌دیگر و ایجاد ارتباط بین لفظ و معناست؛ چینش درحقیقت، معادل نظریهٔ نظم جرجانی است.

۱.۱.۵ گزینش

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، سبک در سه ویژگی خلاصه می‌شود که اولین آن‌ها گزینش است؛ بدین معنی که نویسنده مخیر است بین شیوه‌های گوناگون ابلاغ پیام یکی را به‌عنوان بهترین انتخاب کند. از این شیوه‌ها می‌توان به ذکر، حذف، تقدیم، تأخیر، مجاز، کنایه، استعاره، و ... اشاره کرد.

عبدالقاهر هرچند در کتاب خود از تعریف سبک‌شناسی به‌صورت معاصر دور است، در جای‌جای کتاب خود الفاظ و تعابیری به‌کار می‌برد که نشانهٔ آشنایی وی با مبحث سبک و سبک‌شناسی است. وی دربارهٔ کلام می‌گوید: «مشخص است که راه سخن راه تصویرپردازی و قالب‌ریزی است» (الجرجانی ۱۹۹۲: ۲۵۴). واژگان تصویر و «صیاغت» (شکل‌دهی و قالب‌ریزی یا زرگری) در کلام وی بیان‌گر همان مفهومی است که امروزه با نام «سبک» از آن یاد می‌شود. وی بسیاری از مبانی و اصول سبک‌شناسی را تحت عنوان «صیاغت» در کتاب خود مطرح می‌کند، مانند این‌که کلمه باید فصیح باشد و غرابت استعمال و تنافر حروف نداشته باشد؛ کلام باید با مقتضای حال شنونده مطابق باشد و باید از حذف، ذکر، تقدیم، تأخیر، و ... به‌درستی استفاده شود؛ شاعر باید از همهٔ این موارد آگاه و در به‌کارگیری آن چیره‌دست باشد (هاملی ۲۰۱۱-۲۰۱۲: ۶۲).

عبدالقاهر به جای واژه «لغة» (لفظ مفرد) از واژه «کلام» (گفتار) استفاده می‌کند، زیرا مؤلف در کلام امکان انتخاب فردی دارد و می‌تواند اولویت‌های خود را به‌نمایش بگذارد: «معنا را به‌شکلی بیاورد که درست‌ترین شیوهٔ بیان معنی باشد و برای آن لفظی انتخاب کند

که برای آن معنی خاص‌ترین و کامل‌ترین باشد و بیش‌ترین وضوح را داشته باشد» (همان: ۱۸۰). هم‌چنان‌که در *اسرار البلاغه* می‌گوید: الفاظ مفید معنا نیست مگر این‌که شکل خاصی از تألیف برای آن انتخاب شود و نویسنده آن شکل را بر سایر شیوه‌های تألیف و ترکیب (چینش) برتری دهد (الجرجانی بی‌تا: ۴). این سخن بیان‌گر اهمیت‌دادن به خصوصیات فردی نویسنده در تعیین سبک اوست و تأکید وی بر «نوع خاصی از نوشتار» نیز بر مسئله انتخاب و گزینش در سبک‌شناسی دلالت می‌کند. عبدالقاهر در بیان اهمیت انتخاب الفاظ و نوع چینش آن دو مثال می‌آورد و به مقایسه آن‌ها می‌پردازد:

لا يطمعُ المرءُ أن يجتابَ جُبَّتَه
 بالقولِ ما لم يكنِ جسراً له العملُ
 العُظمى يضربُ بالراحةِ فلم نرها
 تنالُ إلا على جسرٍ من التعبِ

و می‌گوید در بیت اول، انتخاب واژه «جسر» انتخاب درست و به‌جایی نیست و بدون آن نیز می‌توان معنا را به خواننده منتقل کرد. اما در بیت دوم لفظ «جسر» با کلمات پیش و پس از خود ترکیب درستی ایجاد کرده و در جایگاه خوبی قرار گرفته است (الجرجانی ۱۹۹۲: ۷۸).

تحلیل عبدالقاهر از دو بیت فوق براساس ترکیب و چینش کلمات است؛ سبک‌شناسان نیز بر این باورند که زیبایی به رازی در چگونگی انتخاب و چینش الفاظ برمی‌گردد و از صحت نحوی جمله فراتر می‌رود تا به دو مسئله اساسی دیگر بپیوندد: اول گزینش و دوم خروج از معیارهای مشخص (هنجارگریزی). این دو ستون‌های سبک‌شناسی به‌شمار می‌روند.

۲.۱.۵ هنجارگریزی

این‌که می‌گویند سبک امری گزینشی است کاملاً درست است. اما جلوه‌های این گزینش و انتخاب از طریق شیوه‌های گوناگون هنجارگریزی در متن نمود پیدا می‌کند. از این‌رو، هنجارگریزی یکی از مهم‌ترین مواردی است که از طریق آن به سبک‌شناسی متون مختلف می‌پردازند. هر پژوهشی برای فهم ویژگی‌های یک سبک با تکیه بر میزان انحراف آن از زبان معیار انجام می‌شود. عده‌ای سبک را خروج از زبان معیار یا قواعد زبانی تعریف می‌کنند، اما جان کوهن با این تعریف موافق نیست. وی می‌گوید: «اگر سبک را به انحراف

از زبان معیار تعریف کنیم، آن را به چیزی تعریف کرده‌ایم که در آن نیست و نه چیزی که هست» (بودوخة ۲۰۰۹: ۱۹).

بلاغیون عرب هر چند مستقیماً تعریفی از هنجارگریزی ارائه نکرده‌اند، با واژگانی چون «انتهاک»، «عدول»، و «انحراف» از این مسئله یاد کرده‌اند، اما اگر هرگونه خروج از نظام زبانی معیار باشد، پس معیار چیزی پیچیده و نامعین است. ریفاتر در این خصوص می‌گوید: «معیار سبکی می‌تواند چیزی خارج از متن باشد که کاربرد فعلی زبان آن را مشخص می‌کند، زیرا هر سخن مکانی دارد و بین هر سخن و گوینده آن نیز ارتباطی خاص وجود دارد. بنابراین، بافت است که به خروج از هنجار فرامی‌خواند و ضرورت تولید سبک‌های جدید و متفاوت با زبان معیار را می‌طلبد (فازیه ۲۰۰۷: ۱۱۹). عبدالقاهر نیز عناصر فعال در هنجارگریزی را نحومداری و عدم اهمال در نقش بافت می‌داند، زیرا بافت است که به کلمات معانی جدید ثانوی می‌دهد؛ معانی‌ای که وی آن‌ها را «معنی المعنی» یا «معانی ثانوی» نامیده است (الجرجانی ۱۹۹۲: ۲۶۳).

جان کوهن معیار هنجارگریزی را زبان شعری می‌داند و بر آن است که هنجارگریزی در شعر انجام می‌گیرد و اگر بخواهیم بین سبک نثر و سبک شعر خطی فرضی بکشیم، آن سویی که نثر وجود دارد خالی از هنجارگریزی است، اما در آن سوی دیگر هنجارگریزی به بالاترین حد خود می‌رسد (کوهن ۱۹۹۶: ۱۴-۲۳). اما تورودوف این برداشت از مفهوم شعر را نفی می‌کند و می‌گوید: «مقصود از شعر سخن ادبی است چه به صورت نظم بیان شود چه نثر. بنابراین، گاهی ممکن است این صفت بر آثار منشور اطلاق شود (تورودوف ۱۹۸۷: ۲۴). عبدالقاهر نیز بر آن است که نظم تألیفی خاص است که در شعر و نثر واقع می‌شود، اما بین دیدگاه او و تورودوف و کوهن در خصوص مفهوم خروج از نثر و هنجار تفاوت‌هایی اساسی وجود دارد، زیرا مقصود سبک‌شناسان معاصر از هنجارگریزی، همان‌طور که بیان شد، ایجاد حد فاصل بین زبان ادبی و زبان غیرادبی است. اما عبدالقاهر در این خصوص بین انواع کلام از نظر عاطفی و ادبی یا غیر آن تفاوتی قائل نمی‌شود و مسائلی چون تقدیم، تأخیر، ذکر، و حذف را فقط از لحاظ تولید معانی ثانویه ارزشمند می‌داند. وی عدول از هنجار را در دو سطح دلالی (استعاره، تشبیه، و کنایه) و سطح ترکیبی (تقدیم و تأخیر، ذکر و حذف، تعریف و تنکیر) تعریف می‌کند و سطح ترکیبی را با «رتبه» (جایگاه) قرارگیری هر کلمه در جمله در ارتباط می‌داند (عطیة بی‌تا: ۱۳۴). او درباره عدول از هنجار در خصوص تقدیم و تأخیر می‌گوید: تقدیم بر دو صورت است: تقدیم به نیت تأخیر، مثل تقدیم خبر بر مبتدا یا مفعول بر فعل. در این حالت، تقدیم تأثیری در نقش نحوی کلمه

ندارد، مانند «ضرب عمراً زید». در این نوع، با وجود تقدیم «عمراً» بر «زید» نقش نحوی کلمه «عمر» هم‌چنان مفعول است و تغییری نمی‌کند و نوع دوم تقدیم که به نیت تأخیر نیست و موجب تغییر حکم نحوی کلمه می‌شود، مانند دو عبارت «زید المنطلق» و «المنطلق زید». در مثال اول حکم اسم مقدم (زید) حکم مبتدأست؛ درحالی‌که در مثال دوم کلمه «منطلق» به واسطه این‌که مقدم شده است، نقش مبتدایی دارد (الجرجانی ۲۰۰۲: ۱۳۷). وی شرح می‌دهد نمی‌توان درباره مسئله تقدیم گفت گاهی مفید است و گاهی نیست، زیرا اگر در تقدیم مفعول بر فعل فایده معنایی وجود داشته باشد، این فایده همیشه در صورت تقدیم باقی است و در صورت مؤخرشدن مفعول از بین می‌رود. همان‌طور‌که پیداست، عبدالقاهر نگاهی به زبان ادبی و شاعرانه ندارد و خروج از هنجار را در ارائه معنای ثانویه حائز اهمیت می‌داند.

۳.۱.۵ چینش (ترکیب)

ناقدان عرب به دو نوع ترکیب در کلام باور دارند: ترکیب لغوی (تقدیم، تأخیر، و مسائل نحوی) و ترکیب بلاغی که مقصود از آن سبک‌های بلاغی است که مؤلف از آن استفاده می‌کند. بدین ترتیب، ترکیب یکی از اصول اساسی تولیدات ادبی به‌شمار می‌رود که سبک‌شناسان نیز بدان معترف‌اند. عبدالقاهر در *دلایل الإعجاز* این مسئله را از نظر دور نداشته است. وی در نظریه نظم خود اساس را بر ارتباط لفظ و معنی با چینش‌های مختلف قرار داده است که هر چینش دلالت معنایی خاصی را موجب می‌شود. وی در این نظریه به توالی الفاظ اشاره می‌کند که مقصود از آن الفاظ پشت سر هم نیست، بلکه مقصود نظم معنایی بین الفاظ مجاور است. نکته قابل‌توجه آن است که مؤلف می‌تواند براساس قواعد نحوی دست به تغییر در چینش بزند. از این‌رو، چینش یکی از عوامل مهم سبکی است که اگر به‌شکل درستی انجام گیرد، قدرت تأثیرگذاری در مخاطب را دارا خواهد بود؛ مسئله‌ای که هدف اصلی آن ایجاد ارتباط بین مؤلف و مخاطب است (هاملی ۲۰۱۱-۲۰۱۲: ۷۳-۷۴).

۶. ساختارگرایی

سوسور، پیش‌گام زبان‌شناسی جدید، اولین کسی است که به زبان به‌عنوان یک علم ماهیت بخشید؛ نام سوسور با مبحث ساختارگرایی گره خورده است، زیرا وی مطالعات زبانی را به‌سمت بررسی ساختاری زبان سوق داد؛ یعنی بررسی عناصر تشکیل‌دهنده زبان و روابط میان آن‌ها که موجب دست‌یابی به قواعد ثابت و دائمی در روابط میان عناصر زبانی

می‌شود. بین اندیشه‌های ساختارگرایانه سوسور و دیدگاه‌های او درخصوص زبان با عبدالقاهر درخصوص زبان اشتراکاتی وجود دارد که بدان می‌پردازیم:

۱.۶ دال و مدلول

سوسور زبان را نظامی از نشانه‌ها می‌داند و بر آن است که نشانه‌ها زمانی معنا پیدا می‌کنند که بر معنا و مفهومی معین دلالت کنند. وی رابطه بین دال و مدلول را نیز نوعی نشانه می‌داند. دال صورت آوایی (در گفتار شفاهی) یا بصری واژه (در متن نوشتاری) است و مفهومی که پس از شنیدن واژه یا دیدن آن در ذهن شکل می‌گیرد مدلول آن است (زروق ۲۰۱۱: ۱۶). مدلول ممکن است مصداق خارجی داشته باشد (مانند انسان) یا مصداق خارجی نداشته باشد (مانند عدالت). بنابراین، مدلول مفهومی کاملاً انتزاعی و ذهنی است و نمی‌تواند چیزی خارج از ذهن باشد. ارتباط بین دال و مدلول نیز ارتباطی وجودی است، یعنی نمی‌توان برای هیچ‌یک بدون دیگری وجودی قائل شد، مانند دو روی سکه که بدون یک‌دیگر معنا ندارند. باین حال، رابطه میان دال و مدلول رابطه‌ای اجتناب‌ناپذیر نیست. بدین معنا که به‌طور طبیعی هیچ رابطه‌ای میان دال و مدلول وجود ندارد، بلکه این رابطه قراردادی و اختیاری است؛ چنان‌که بین صورت آوایی کلمه «الأخت» (خواهر) و مدلول آن ارتباطی نیست (یونس علی ۲۰۰۴: ۸۴). سوسور بر آن است که کلمات در اثر هم‌نشینی حروف در کنار هم به‌وجود می‌آیند و معناهای متعدد می‌آفرینند. مثلاً، در کنار هم آمدن حروف د. ر. ج. به همین ترتیب لفظی می‌آفریند که با ج. د. ر. متفاوت است. بنابراین، جابه‌جایی حروف به تولید الفاظ و جابه‌جایی الفاظ به تولید جملات متعدد منجر می‌شود. اختلاف دال‌ها برای دلالت بر یک مدلول ذهنی در زبان‌های مختلف نیز خود تأکیدی بر قراردادی بودن رابطه میان دال و مدلول است (عباس ۱۹۹۹: ۲۴).

پژوهش‌گران معاصر عرب برآنند که آرا و دیدگاه‌های سوسور با اندیشه نحویون و بلاغیون عرب و خاصه عبدالقاهر جرجانی درباب انتزاعی بودن معنا هم‌خوانی دارد. عبدالقاهر بر آن است که مفاهیم بدون وضع الفاظ نیز قابل فهم‌اند و الفاظ رمزگانی برای اشاره به یک مفهوم مشخص ذهنی و تمیز آن از سایر مفهومی‌های ذهنی است. محمد مندور در این خصوص می‌گوید: نظریات عبدالقاهر هم‌گام با آرای زبان‌شناسان معاصر است؛ به‌خصوص جایی که می‌گوید زبان مجموعه‌ای از الفاظ نیست، بلکه نظامی از نشانه‌هاست، وی تفکر زبانی و هنری خود را بر این اساس بنا نهاده است و می‌گوید:

اگر گمان کنیم هدف از وضع لفظ آن است که بر معنای خود لفظ دلالت کند، به نتیجه‌ای منجر می‌شود که هر عاقلی عدم صحت و امکان آن را تأیید می‌کند. مثل این‌که بگوییم نام‌ها به این دلیل برای اشیا وضع شده است که بر همان اشیا دلالت کند؛ گویا اگر کلمات «مرد»، «اسب»، «خانه» وضع نمی‌شد، معانی آن‌ها را نمی‌فهمیدیم. یا اگر «فعل یفعل» را نمی‌گفتند، جملات خبری را تشخیص نمی‌دادیم و یا اگر «افعل» را نمی‌گفتند، صیغه امر را تشخیص نمی‌دادیم ... محال است برای کلمه‌ای مجهول نامی وضع شود، زیرا نام‌نهادن چون اشاره کردن است. مثلاً، اگر بگوییم «آن را بردار» این اشاره به قصد شناساندن مشارالیه به مخاطب صورت نمی‌گیرد، بلکه مقصود متمایز ساختن آن شیء از سایر اشیایی است که می‌بینی. حکم لفظ نسبت به مدلول نیز همین‌گونه است و کیست که تردید داشته باشد معنای مفرداتی چون اسب و مرد را از الفاظ آن دریافته‌ایم. اگر چنین چیزی معقول بود، می‌بایست بتوانیم با شنیدن لفظ «زید» وی را بشناسیم؛ بدون آن‌که مسمی (یعنی خود زید را) بشناسیم یا چیزی در مورد وی شنیده باشیم (الجرجانی ۲۰۰۵: ۴۱۶).

این جملات نشان می‌دهد عبدالقاهر هدف از دانستن زبان را پیام‌رسانی و ایجاد ارتباط می‌داند و اساس این امر نیز واژگانی است که مردم بر آن اتفاق نظر دارند (مندور ۱۹۸۸: ۲۰۱). فقدان ارتباط طبیعی بین لفظ و معنا و معنادار شدن اصوات بر اساس ارتباط خطی بین حروف (هم‌نشینی) نیز از دیدگاه‌های مشترک بین عبدالقاهر و سوسور به‌شمار می‌رود. عبدالقاهر این مسئله را در مثالی این‌گونه تبیین می‌کند که اگر واضح زبان از ابتدا به‌جای «ضرب» از «ربض» استفاده می‌کرد، مشکلی در زبان به‌وجود نمی‌آمد و نیز می‌گوید:

نمی‌توان گفت یک لفظ در دلالت بر معنا گویاتر از لفظی دیگر است؛ حتی اگر بخواهیم این مقایسه را در مورد دو لفظ که برای یک معنی وضع شده‌اند انجام دهیم، نمی‌توانیم بگوییم لفظ «لیث» بر آن حیوان درنده معلوم دلالت بیش‌تری از لفظ «اسد» دارد و اگر این مقایسه را در دو زبان انجام دهیم، نمی‌توانیم بگوییم لفظ «رجل» بر معنای خود در عربی از لفظ «آدم» در فارسی دلالت بیش‌تری دارد (الجرجانی ۲۰۰۵: ۱۲).

وی با این توضیحات وجود ارتباط طبیعی بین دال و مدلول را نفی می‌کند.

۲.۶ زبان و گفتار

پژوهش‌های سوسور درباره زبان بر پایه بررسی اجزای گفتار استوار است. وی بین واژگان زبان (وسیله نطق) و زبان (مجموعه‌ای از لغات) و گفتار (سخن) فرق می‌گذارد. از دیدگاه او،

زبان از گفتار متفاوت است، اما جزء اساسی گفتار به شمار می‌رود؛ یعنی زبان نمود اجتماعی نظام دستوری و گفتار عملی شخصی است که اراده و عقل انسان در شکل‌گیری آن دخالت دارد. این عمل شخصی (گفتار) دو ویژگی دارد: اول این که شامل روشی است که فرد از خلال آن از زبان برای بیان افکار شخصی خود بهره می‌گیرد؛ و دوم، دارای سازوکاری روانی و فیزیکی است که برای تحقق‌بخشیدن به این روش به گوینده کمک می‌کند (عباس ۱۹۹۹: ۱۶-۱۷). سوسور می‌گوید: «زبان از گفتار از این جهت که می‌توان زبان را به صورت مستقل بررسی کرد متفاوت است و این که زبان یک مسئله اجتماعی است، اما گفتار یک مسئله فردی و شخصی است». وی هم‌چنین می‌گوید: «باید تمام توجه خود را به میدان زبانی معطوف کنیم و آن را برای داوری گفتارهای دیگر اصل قرار دهیم» (سوسیر ۱۹۸۵: ۳۵۵). این تعریف سوسور از زبان و گفتار و جداسازی‌ای که بین دو واژه انجام داده است در سخنان عبدالقاهر نیز به چشم می‌خورد، با این تفاوت که وی بر گفتار تأکید می‌کند:

تا زمانی که کسی در زمینه زبان دچار نقص نباشد، درخصوص گفتار دچار نقص نمی‌شود. کسی که دچار نقص در گفتار است نمی‌داند رازها و نکات ظریفی هست که راه رسیدن به آن اندیشه و تفکر و تعقل است و ویژگی‌های معنایی‌ای وجود دارد که گروه خاصی بدان راه یافته و حجاب بین آن‌ها و آن معانی برداشته شده است و به این سبب است که تفاوت در گفتار وجود دارد و باید برخی از گفتارها بر برخی دیگر برتری یابند (الجرجانی ۲۰۰۵: ۲۲).

از این عبارات مشخص می‌شود که عبدالقاهر نیز بین زبان و گفتار فرق نهاده است؛ وی زبان را از بُعد نظری (علم اللغة) و گفتار را از بُعد تطبیقی (وضع لغوی) نامید (عباس ۱۹۹۹: ۱۸).

عبدالقاهر نیز مانند سوسور چگونگی به‌کارگیری زبان را سبب برتری گفتاری بر گفتار دیگر می‌داند. وی می‌گوید:

ما علم به اسلوب‌های مختلف زبان را مزیت نمی‌دانیم تا این مزیت را به زبان نسبت دهیم. ولی علم بدان اسلوب‌ها و چگونگی کاربرد درست آن را لازم می‌بینیم. آگاهی از این که «واو» برای جمع و «فاء» برای تعقیب بدون تراخی و «ثم» برای تراخی به‌کار می‌رود هنر نیست. بلکه هنرمندی در آن است که اگر کلامی را به‌نظم درآوردی یا رساله‌ای نوشتی، درست انتخاب کنی و جایگاه هریک از آن‌ها را بدانی (الجرجانی ۲۰۰۵: ۴۱۵).

اشتراک دیگر بین این دو در آن است که سوسور زبان را کلیتی می‌داند که واژگان و جملات در آن به هدفی در کنار هم چیده شده‌اند و می‌گوید: «از دیدگاه ما، زبان مجموعه‌ای

از عادت‌های زبانی است که گوینده از طریق آن قدرت فهماندن و فهمیدن (ارتباط) می‌یابد» (سوسیر ۱۹۸۵: ۱۲۳). عبدالقاهر نیز به زبان به‌عنوان کلیتی می‌نگرد که تفکیک اجزای آن درست نیست و هدف از آن نیز ایجاد ارتباط و آگاه‌ساختن مخاطب است. وی درباره روابط بین کلمات، که به ساخت جمله منجر می‌شود، و روابط متقابل موجود بین عناصر سازنده کلام در نظریه نظم خود سخن گفته و وظیفه زبان را براساس اهدافی چون خبر، نهی، استفهام و تعجب، ایجاد ارتباط، و فهمیدن و فهماندن دانسته و معتقد است رسیدن به هیچ‌یک از این اهداف جز از طریق نظم ممکن نیست. وی با اندیشه نقادانه خود به این مهم پی برده است که هدف از وضع لغت ایجاد ارتباط است و کلمات به‌تنهایی (و بدون قرارگرفتن در نظام جمله) مفید معنا نیستند و در این خصوص می‌گوید: «الفاظ بدین‌منظور وضع نشده‌اند که بر معنای خود لفظ دلالت کنند، بلکه بدین‌منظور وضع شده‌اند که در کنار یک‌دیگر چیده شوند و معنایی را برسانند» (الجرجانی ۲۰۰۵: ۴۱۶). نکته‌ای که در اندیشه‌های عبدالقاهر به‌صورت بارز به‌چشم می‌خورد تأکید وی بر نظم است که ابداع مؤلف به‌شمار می‌رود؛ یعنی او، علاوه بر متن، به عامل یا عواملی خارج از آن نیز توجه دارد و حتی برای مخاطب نیز در این زمینه سهمی به‌سزا قائل است، زیرا اوست که معنایی را می‌پذیرد یا از آن سر باز می‌زند (همان: ۲۹۰).

۳.۶ ارتباط فکر و اندیشه با زبان

سوسور لفظ را رمزی برای معنا می‌داند و عبدالقاهر لفظ را ظرف معنا می‌نامد و در این راستا معنا را به فکر و اندیشه ارتباط می‌دهد و می‌گوید:

اگر الفاظ برای معانی در حکم ظرف باشند، باید برای محل قرارگیری خود نیز از معنا تبعیت کنند. اگر معنایی از لحاظ احساسات روحی گوینده لازم باشد که اول بیاید، لفظ آن نیز باید به هنگام نطق اول گفته شود؛ اگر گمان می‌کنی نظم و ترتیب اول در الفاظ شکل می‌گیرد و بعد در معنا، یا این‌که فکر نظم‌بخشیدن به الفاظ بعد از مرتب‌شدن معانی به ذهن‌خطور می‌کند، گمان باطل برده‌ای (همان: ۴۳).

۷. نحو زایشی - گشتاری

نوام چامسکی بنیان‌گذار نظریه گشتاری زایشی در نحو است. چامسکی می‌گوید در ورای سخنی که بر زبان جاری می‌شود فرایند عقلانی ژرفی وجود دارد که در خودآگاه یا حتی

ناخودآگاه متکلم پنهان است. از نگاه چامسکی، هر فرایند زبانی از دو بخش تشکیل می‌شود که از آن با عنوان «توانش» و «کنش» یاد می‌کند. مقصود از توانش دانش زبانی هر فرد است و منظور از کنش به‌کارگیری آن دانش در دنیای خارجی است (یونس علی ۲۰۰۴: ۸۶). درحقیقت، کنش منعکس‌کننده توانش است. وی بر این اساس برای جملات به دو نوع ساخت قائل است که آن‌ها را ژرف‌ساخت و روساخت می‌نامد. ژرف‌ساخت ساخت ذهنی جملات و عبارات و روساخت ساخت عینی جملات است. بنابراین، بررسی روساخت درحقیقت همان تفسیر آوایی زبان (در سطح لفظ) و بررسی ژرف‌ساخت تفسیر معنایی و دلالتی زبان است (الراجحی د.ت: ۱۱۵). نحو گشتاری می‌گوید: هر زبان شامل مجموعه قواعدی است که با انطباق آن قواعد بر تعداد محدودی از آواها می‌توان تعداد محدود یا نامحدودی جمله تولید کرد و با این قواعد می‌توان صحت ساختار جمله را از لحاظ نحوی توصیف و تبیین کرد (زروق ۲۰۱۱: ۸۵). ازسویی دیگر، نحو گشتاری چگونگی تبدیل شدن ژرف‌ساخت به روساخت را با تکیه بر فرضیه‌های عقلی تبیین می‌کند. بنابراین، روش گشتاری برای هر جمله دو ساختار قائل است: یک ساختار ظاهری و یک ساختار باطنی که با قواعدی خاص با یکدیگر مرتبط‌اند. پژوهش‌های معاصر بین دیدگاه‌های چامسکی و عبدالقاهر جرجانی شباهت‌هایی یافته‌اند که از قرار زیر است:

۱.۷ گرایش عقلی

همان‌طور که گفته شد، چامسکی معتقد به وجود فرایندی عقلی در ورای سخن است که به تبدیل ژرف‌ساخت به روساخت (کلام ظاهری) منجر می‌شود. بنابراین، نحو گشتاری ذهن‌محور است. عبدالقاهر نیز ترتیب معانی در ذهن و نحوه چینش آن را مسئله‌ای ذهنی و عقلانی می‌داند؛ چنان‌که می‌گوید ترتیب الفاظ در ظاهر جمله متأثر از ترتیب معانی در ذهن است؛ این مسئله بیان‌گر درک صحیح عبدالقاهر از فرایند فکری و ذهنی است که در تبدیل ژرف‌ساخت به روساخت تأثیر می‌گذارد. وی می‌گوید به‌هم‌زدن ترتیب الفاظ و شکلی جدید بدان بخشیدن به دو مسئله معنا و فهم شنونده مربوط است و بیتی از فرزدق را بر همین اساس نقد می‌کند:

و ما مثله فی الناس الا مُملَکَا

أبو أمه حیُّ أبوه یقارُبُه

آیا این که الفاظ این بیت را نمی‌پسندی به خاطر حروف آن است؟ یا کلمه‌ای غریب یا مبتذل و بازاری در آن یافته‌ای؟ (خیر) بلکه، علت ناپسندی این الفاظ آن است که براساس ترتیب معنا در ذهن مرتب نشده‌اند و شنونده جز با تقدیم و تأخیر اجزا متوجه غرض بیت نمی‌شود (الجرجانی ۲۰۰۵: ۸۶).

محمد عباس نیز تعریف جرجانی از روابط کلمات با یک‌دیگر را با تعریف چامسکی از نحو مقابله و آن را در یک راستا ارزیابی می‌کند. وی به این قول جرجانی استشهاد می‌کند:

واضح است که نظم چیزی جز وابستگی کلمات به یک‌دیگر نیست. کلمات بر سه قسم‌اند: اسم، فعل، و حرف؛ و وابستگی آن‌ها به یک‌دیگر نیز راه‌های مشخصی دارد که از قرار زیر است: تعلق اسم به اسم، تعلق اسم به فعل، و تعلق حرف به اسم یا فعل. پژوهش‌های زبانی معاصر نیز بر این قول اتفاق نظر دارند که یک سخن نمی‌تواند خارج از محدوده روابط نحوی بیان شود و در زبان عربی روابط نحوی از همان سه دسته‌ای که عبدالقاهر بیان می‌کند فراتر نمی‌رود. چنان‌که می‌گوییم: زید ينطلق — زید منطلق و انطلق زید (عباس ۱۹۹۹: ۲۸-۲۹).

عبدالقاهر نظم کلام را تابع روشی عقلی-احساسی می‌داند که متکلم می‌تواند براساس چهارچوب علم نحو به شیوه‌های مختلف آن را به کار گیرد. این سخن وی درباره مبتدا و خبر می‌تواند بیان‌گر میزان اهمیت تفکر و تعقل در تألیف کلام باشد: «مبتدا به این دلیل که اول می‌آید مبتدا نام نگرفته و خبر به این دلیل که بعد از مبتدا آمده خبر نام نگرفته است؛ مبتدا به این دلیل مبتداست که مسند‌الیه است و معنا به وسیله آن اثبات می‌شود» (الجرجانی ۲۰۰۵: ۱۲۰-۱۲۱). عباس می‌گوید:

جرجانی با این جملات به نظریه نحو زایشی-گشتاری چامسکی نزدیک شده است؛ زیرا در این جملات کوتاه هم به ژرف‌ساخت و روساخت اشاره می‌کند، هم معنا را در تقدیم و ترتیب و چینش کلمات تأثیرگذار می‌بیند و هم به اندیشه و عقلانیتی که متکلم را به انتخاب نوع خاصی از چینش سوق می‌دهد اشاره می‌کند؛ چنان‌که تقدیم را به دو نوع تقدیم به نیت تأخیر اسم دوم و تقدیم بدون نیت تقدیم اسم دوم تقسیم می‌کند؛ نوع دوم یعنی تقدیم بدون نیت تأخیر همان قواعد گشتاری است که چامسکی بدان معتقد است (عباس ۱۹۹۹: ۲۹).

با وجود اشتراکاتی که میان دیدگاه عبدالقاهر و چامسکی هست، تفاوتی قابل توجه نیز در آرای این دو وجود دارد و آن این است که عبدالقاهر «کنش» (سخن ملفوظ) را از

خوانش ناقدان عرب از نظریه نظم عبدالقاهر جرجانی ... (مهدی محمدی نژاد و فرشته فرضی شوب) ۳۴۵

«توانش زبانی» جدا نمی‌داند و بر آن است که سخنی که بر زبان جاری می‌شود عیناً تجلی همان اندیشه‌ای است که در ذهن ساخته می‌شود. بنابراین، «توانش» و «کنش» برابرند. اما چامسکی بر آن است که موضوع زبان فقط در ذهن بررسی‌شدنی است و آنچه شکل سخن به خود می‌گیرد تحت تأثیر عوامل دیگری (اجتماعی—روان‌شناختی) خارج از زبان قرار دارد. بنابراین، کنش جدا از توانش است و قواعد گشتاری فقط با توانش سروکار دارند و آن را موضوع بررسی‌های خود قرار می‌دهند (رحیم العزوی ۱۳۹۲).

۲.۷ ژرف‌ساخت و روساخت

چامسکی جمله را یک واحد معنی‌دار اساس تحلیل زبانی می‌داند و بر آن است که جمله دارای دو وجه است: سطح خارجی آشکار (روساخت) و سطح درونی عمیق (ژرف‌ساخت). عناصر گشتار مواردی چون ترتیب، افزایش، حذف، تقدیم و تأخیر، و علامت اعراب را شامل می‌شوند که در سطح روساخت نشان داده می‌شوند و هر گشتار موجب ایجاد یک معنای جدید می‌شود که در سطح ژرف‌ساخت بررسی می‌شود. این موارد در کتاب‌های نحوی عربی نیز بیان شده‌اند.

بنیان‌های نحو زایشی—گشتاری در اندیشه عالمان نحوی وجود داشته است. آنان سطح ظاهری کلام را، که معادل روساخت است و نیز سطح عمیق کلام را که معادل ژرف‌ساخت است، می‌شناخته‌اند و با عباراتی که همین مفاهیم را می‌رساند، درخصوص این مسئله و نیز چگونگی تبدیل ژرف‌ساخت به روساخت (گشتار) سخن گفته‌اند (عبداللطیف ۱۹۹۰: ۲۵، ۵۴).

چنان‌که عبدالقاهر می‌گوید:

آن دسته از معانی که توسط دلالت وضعی الفاظ فهمیده می‌شوند نیازمند چیز دیگری هستند تا شنونده بدان وسیله مقصود گوینده را دریابد و قطعاً مقصود گوینده معانی الفاظ نیست، زیرا تا زمانی که کلمات به صورت و شکلی خاص درنیايند، مفید معنا نخواهند بود (الجرجانی ۱۹۹۲: ۲۸).

مقصود جرجانی از این سخنان «تعلیق» است که اساس «تألیف» به‌شمار می‌رود. مقصود از تعلیق وابستگی و ارتباط کلمات با یک‌دیگر در ساختار جمله و در چهارچوب علم نحو است که به تولید کلام منجر می‌شود و تألیف نوع چینش کلمات در کنار یک‌دیگر است که به نظم در کلام منجر می‌شود.

عبدالقاهر می‌گوید: «بدان که عوامل دو دسته‌اند: عامل لفظی و عامل معنوی که زبان هیچ تأثیری بر آن ندارد و فقط بیان‌کننده آن است» (الجرجانی ۲۰۰۷: ج ۱، ۲۱۳). وی با این عبارت بین معنی و عامل معنوی، که همان ژرف‌ساخت است و نیز سطح لفظ که همان روساخت است، ارتباط برقرار می‌کند و عقلانیتی که این دو سطح را به هم مرتبط می‌کند شرح می‌دهد. چنان‌که می‌گوید تا وقتی عامل نباشد معمولی وجود ندارد (همان: ۳۰۳-۳۰۵). وی درخصوص رفع و مبتدای خبر می‌گوید: «سبب رفع مبتدا و خبر آن است که هیچ عاملی بر آن وارد نشده است» (الجرجانی ۱۹۹۱: ۴۲۳) و این خود عاملی معنوی است که در روساخت ظاهر نمی‌شود، اما در ژرف‌ساخت وجود دارد. وی هم‌چنین درخصوص علت معرب‌بودن فعل مضارع می‌گوید:

بدان این افعال از این جهت که به اسم‌ها شباهت دارند این شایستگی را پیدا کرده‌اند که اعراب بر آن وارد شود و آخر آن‌ها با تغییر عوامل تغییر کند؛ همان‌طور که اسم‌ها تغییر می‌کنند. هریک از علامت‌های اعراب از رفع و نصب و جر عواملی دارند. عامل رفع فعل مضارع معنوی است و زمانی اتفاق می‌افتد که فعل در جایگاه اسم قرار بگیرد، مانند «زید یکتب». در این مثال «یکتب» در جایگاه اسم قرار گرفته است، زیرا می‌توان گفت: «زید کاتب». و صورت اسمی قوی‌تر از صورت فعلی است. بنابراین، چیزی که موجب رفع فعل مضارع شده است همین عامل معنوی است که ذکر کرده‌ایم و این عامل هم‌چون «إن» و «ضرب» در مثال‌های «إن زیدا منطلق» و «ضرب زید» لفظی نیست (الجرجانی ۲۰۰۷: ج ۱، ۱۲۰-۱۲۱).

این سخنان عبدالقاهر بیان‌گر درک کامل او از ژرف‌ساخت و روساخت است؛ چنان‌که می‌گوید: «غفر الله لزيد: یعنی خداوند زید را بیامرزد. لفظ جمله خبری و معنای آن دعایی است؛ چنان‌که در جمله «أكرم بزید»: زید چه کریم است، لفظ جمله انشایی و معنای آن خبری است» (همان: ۳۷۶-۳۷۷).

بلاغیون عرب و خاصه عبدالقاهر با بیان مباحثی چون تقدیم، تأخیر، حذف، زیادت، و ... به مفهوم گشتار اشاره کرده و با آن آشنایی داشته‌اند. عده‌ای نیز برآن‌اند که نظریات نحوی چامسکی برخاسته از میراث عربی و خاصه آثار عبدالقاهر است، زیرا وی زبان‌های سامی را نزد مستشرقانی به نام فرانز روزنتال فراگرفت که با زبان عربی آشنایی داشت. چامسکی خود نیز در دانشگاه پنسیلوانیا نحو عربی را فراگرفته بود. بنابراین، بیراه نیست اگر افکار و نظریات وی را برخاسته از میراث عربی بدانیم (معوض ۲۰۰۷: ۲۰۷-۲۸۲).

۸. بینامتنیت

در قرن بیستم توجه ناقدان از نویسنده به متن منتقل شد و متن‌گرایی در رأس پژوهش‌های ادبی قرار گرفت؛ یکی از نظریاتی که در همین دوره در اثر توجه به متن پدید آمد بینامتنیت است. بینامتنیت به‌عنوان یکی از نظریه‌های پست‌مدرنیسم در حوزه نشانه‌شناسی و ساختارگرایی پدیدار شد که در آن توجه به مؤلف جای خود را به توجه به تولید ادبی داد. اولین جرعه‌های این نظریه در آثار شلوفسکی و باختین دیده می‌شود و پس از آن ژولیا کریستوا به تفصیل به آن می‌پردازد. وی در مقالاتی که در این خصوص منتشر کرد، متن را مرکز اصلی توجه قرار داد و خواننده را به کناری نهاد (جمعه ۲۰۰۳: ۱۳۶).

بینامتنیت، مانند همه نظریات مطرح‌شده در دوران معاصر، تعاریف متعددی دارد و از این رو در یک تعریف خاص برای آن اتفاق نظر وجود ندارد. ژولیا کریستوا بر آن است که بینامتنیت فعل و انفعالی است که در یک متن اتفاق می‌افتد؛ گویا هر متن، نمونه تغییرشکل یافته و دگرگون‌شده از متنی دیگر است (کریستویا ۱۹۶۹: ۸۴). او به‌طور عام تحت تأثیر فکر ارسطویی است که قائل به تقلید است. براساس این فکر، هر متنی را خلاصه تعداد بی‌شماری از متون می‌داند، زیرا از همه آنان تأثیر پذیرفته است. او بر آن است که بینامتنیت، درحقیقت، مجموعه‌ابزارهای تولید نوشتاری هر متن است که آگاهانه یا غیرآگاهانه با متن‌های گذشته و معاصر خود در ارتباط است (الأسدی ۲۰۰۰: ۱۵). بنابراین، کریستوا بینامتنیت را به کنش متقابل میان متون تفسیر می‌کند؛ بدین معنا که هر متن چکیده و صورت تحول‌یافته متون دیگر است؛ چنان‌که می‌توان مفهوم یک شعر را به‌صورت‌های نثری دیگری که متفاوت از یک‌دیگر نیز هستند بیان کرد (فوکو ۱۹۹۷: ۲۱۴).

فرهنگ عربی بینامتنیت را با نام‌هایی چون «اقتباس»، «استمداد»، «تضمین»، «تلمیح»، «توالد»، و «عقد و حل» می‌شناخت و همه آن را از انواع سرقت ادبی می‌دانست (طبائنه ۱۹۵۶: ۲۸)؛ به همین دلیل، ناقدان عرب به مسئله بینامتنیت دید مثبتی نداشتند و آن را نوعی سرقت به‌شمار می‌آوردند.

اما عبدالقاهر از بزرگ‌ترین ناقدان عرب است که به مسئله بینامتنیت توجه نشان داد و درخصوص اندیشه ناقدانی که انواع بینامتنیت را سرقت دانسته‌اند گفته است: «آنان چون کسی هستند که خیال یک شیء را می‌بیند و می‌پندارد خود شیء را دیده است» (الجرجانی ۲۰۰۰: ۴۶۷). عبدالقاهر نظر علمای پیش از خود درباره سرقت را به سه دسته تقسیم می‌کند: اول این‌که معنایی با شکلی خاص بیان می‌شود و شاعری دیگر همان معنا را

به همان شکل و بدون ایجاد تغییر تکرار می‌کند. در مورد یکی می‌گویند: نیکو عمل کرده است و در مورد دیگری بد عمل کرده است. این اقوال صحیح نیست، زیرا اساساً تغییری به وجود نیامده است. دوم این‌که می‌گویند بیتی شبیه بیتی دیگر و نظیر آن است. این نیز خطاست، زیرا محال است شیئی نظیر خودش باشد و سوم این‌که در مورد یکی می‌گویند: معنا را سرقت کرد و این سرقت را آشکار کرد و در مورد دیگری می‌گویند: سرقت کرد، اما آن را مخفی کرد. اگر معنا به همان شکل پیشین مطرح شود، مخفی کردن آن محال است، زیرا لفظ معنا را مخفی نمی‌کند؛ مگر این‌که شکل و چینش آن تغییر کند (که در این صورت از مصادیق سرقت نیست) (همان: ۵۰۹).

او در اثنای پژوهش‌های خود توانست بین انواع سرقت ادبی و بینامتنیت تمییز قائل شود. وی هرچند نامی بر این پدیده نهاد، هنگام حکم‌دادن بر اعمال ادبی که با یک‌دیگر دارای وجه اشتراک دلالتی یا لفظی بودند از نام «سرقت» استفاده نکرد و بیان معنای تکراری در قالب لفظ جدید و شکلی بدیع را دلیلی موجه برای تقلید توسط شاعران از یک‌دیگر دانست (همان). عبدالقاهر سرقت را این‌گونه تعریف می‌کند: «شاعری معنایی را در سبک و طریقهٔ خود بیان کند. سپس، شاعری دیگر همان معنا را با اسلوبی شبیه به شاعر پیشین تکرار کند. در این حالت گویند سرقت انجام گرفته است». اما اگر شاعری بر یک معنا از جانب خود لباس نظم بپوشاند و آن را در قالب الفاظی شایسته بیان کند، سرقت نکرده است (همان: ۴۶۹-۴۷۸).

عبدالقاهر در خلال سخن از تأثیرپذیری متون از یک‌دیگر به دو نوع بینامتنیت اشاره می‌کند:

شعری که دو شاعر دربارهٔ یک معنا گفته باشند به دو قسمت تقسیم می‌شود: اول این‌که شاعر معنایی را به صورتی ساده بیان می‌کند و شاعر دوم همان معنا را به شکلی بدیع و زیبا بیان می‌کند؛ دوم این‌که هرکدام معنا را به شکلی بیان کنند که با تصویری که شاعر دیگر از همان معنا ارائه داده متفاوت است (همان: ۴۸۹-۵۰۸).

او معیار داوری و تشخیص سرقت از بینامتنیت را ویژگی خاصی در نظم عبارات می‌داند و می‌گوید: واضح است که اگر به الفاظ و واژگان به‌عنوان لفظ و کلمه‌ای که از دهان خارج می‌شود بنگریم، متعلق به شخص خاصی نیست، اما اگر نظم در آن رعایت شود، در آن صورت به شخص خاصی تعلق خواهد داشت. وی، با اظهار شگفتی از داوری ناقدانی که به راحتی یک کلام یا یک بیت را سرقتی از بیت یا کلام دیگر می‌شمارند،

می‌گوید: «آیا می‌توان متصور شد که معنایی از لفظ دال خود جدا باشد؟ آیا عاقلانه است که کسی برای بیان معنایی خاص از جانب خود لفظی وضع کند؟» (همان: ۴۸۳-۴۸۴). «مقصود از حسن و زیبایی عبارت زیبایی الفاظ نیست، بلکه ویژگی و خصوصیتی است که در معنی رخ می‌دهد و راه دریافت آن نیز عقل است و نه قوه شنیداری. زیرا تصورکردنی نیست که شکل یک معنی در دو بیت یا دو عبارت شبیه به یک‌دیگر باشد» (همان: ۴۸۶-۴۸۷). وی انواع بسیاری از تقلیدهایی را که دیگران آن را سرقت می‌خوانند با این استدلال رد می‌کند که «شاعر معنایی را از شاعری دیگر می‌گیرد و با قدرت ابداع خود بدان شکلی جدید می‌بخشد و با به‌کارگیری رمزهای متعدد آن را به افقی می‌رساند که پیش از آن نرسیده بود» (همان: ۵۰۹). این توضیحات معادل چیزی است که ناقدان معاصر بر آن نام «انفجار زبانی» نهاده و برآن‌اند که پیشینیان نتوانسته‌اند چنین مفهومی را دریابند (الشنطی ۱۹۹۸)؛ حال آن‌که عبدالقاهر به‌صراحت بدان اشاره کرده است. وی برای هر نویسنده یا شاعری روش خاصی قائل است؛ این روش خاص همان سبک و در اصطلاح عبدالقاهر نظم است که از شخصی به شخص دیگر متفاوت است، براساس آن می‌توان بر برتری متنی بر متن دیگر حکم داد و از دایره سرقت خارج است.

۱۸ متن محوری

دیدگاه عبدالقاهر درخصوص متن محوری به‌گونه‌ای شفاف است که وی را حتی از خود ژولیا کریستوا به مسئله بینامتنیت نزدیک‌تر می‌کند. او متن را اصل قرار می‌دهد و به‌جای این‌که متن را به نویسنده منتسب کند، نویسنده را منتسب به متن می‌داند و بینامتنیت را تسلط یک متن بر متن دیگر از نوع مشابهت فرهنگی یا فراخوانی (به انواع آن) یا به‌صورت ناخودآگاه می‌داند و می‌گوید: «اگر ما شعری را به شاعری نسبت می‌دهیم، به این دلیل نیست که وی واژگان را برای آن کلمات وضع کرده، بلکه به‌خاطر نظمی است که به کلمات بخشیده است» (الجرجانی ۲۰۰۰: ۳۶۲). او فقط به این دلیل به نویسنده اجازه حضور می‌دهد که وجود وی را برای ارائه متن لازم می‌داند: «تا زمانی که کسی نباشد که خبر را برساند، خبری وجود نخواهد داشت که بتوان آن خبر را بدان شخص منتسب دانست» (همان: ۵۲۸). عبدالقاهر بر آن است که نباید متن را به نویسنده نسبت داد، بلکه باید نویسنده را به متن نسبت داد؛ اگر بخواهیم شعری را به شاعری نسبت دهیم، باید دلیلی برای این انتساب بیابیم و آن دلیل سبک شاعر (نظم و نوع چینش کلمات) است، زیرا این انتساب فقط به‌خاطر نوع چینش کلمات (نظم) معنادار می‌شود.

اگر دقت کنیم، درمی‌یابیم که شعر فقط از جهت نوع چینش معانی (و به دنبال آن الفاظ) در کنار هم به شاعر انتساب پیدا می‌کند؛ چنان‌که پارچه دیبا که به‌خاطر نوع ابریشم به‌کاررفته در آن به بافنده انتساب نمی‌یابد و طلا به‌خاطر مواد به‌کاررفته در آن به زرگر انتساب نمی‌یابد، شایسته است که گمان نشود شعر به‌خاطر الفاظ و کلمات به شاعر اختصاص می‌یابد (همان: ۳۶۲).

۲۸ بافت موقعیت

بافت به‌معنای ساختاری است که کلمه در درون آن قرار می‌گیرد و این ساختار در فهم معنای کلمه مؤثر است. بنابراین، منظور از بافت ترکیبی است که عناصری فراتر از جمله را مدنظر قرار می‌دهد. اولین کسی که به تعریف بافت پرداخت مالدینوفسکی است. وی می‌گوید: «بافت موقعیتی است که سخن در آن بیان می‌شود» (عیاد ۱۹۸۴: ۵۶). پس از وی دانشمند فرانسوی، فندرس، نظریه بافت متن را مطرح کرد و گفت: «نمی‌توان گفت یک کلمه در یک زمان واحد چندین معنا دارد؛ زیرا بافت متن فقط یکی از چند معنا را به ذهن متبادر می‌کند و سایر معانی از ذهن فاصله می‌گیرد» (فندرس ۱۹۵۰: ۲۲۸). فرث به‌عنوان اولین کسی که یک نظریه کامل زبانی را درخصوص بافت مطرح کرد نیز همین مسئله را موردتوجه قرار می‌دهد. وی بر آن است که معنا با قرارگیری در بافت‌های متعدد مشخص می‌شود (مختار عمر ۱۹۸۲: ۶۸). چنان‌که یک واژه می‌تواند بر چند معنا دلالت کند. مثلاً، کلمه «عین» هم به‌معنی «چشمه آب» است هم به‌معنی «جاسوس»، اما آن‌چه مقصود گوینده را از به‌کارگیری واژه مشخص می‌کند بافت جمله است. وی بافت را به دو نوع تقسیم می‌کند: بافت زبانی و بافت موقعیت. بافت زبانی به موقعیت کلمه در ساختار جمله و ارتباط آن با کلمات پس و پیش از خود (کلمات هم‌نشین) اشاره دارد. بافت موقعیت نیز به فضای خارج از متن و محیطی که کلام در آن بیان می‌شود اطلاق می‌شود. فضای خارج از متن شرایط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، و ... را دربر می‌گیرد. وی توجه به بافت را یکی از شیوه‌های مهم دریافت معنا می‌داند و در تحلیل درونی متن زبانی به سطوح تحلیل آوایی، تحلیل واژگانی، تحلیل دستوری، و تحلیل موقعیتی توجه می‌کند (فرث ۱۹۵۷: ۱۹). فرث معنا را نتیجه روابط درهم‌تنیده‌ای می‌داند که نمی‌تواند تولید یک لحظه خاص باشد، بلکه نتیجه شرایطی است که اشخاص در جامعه با آن روبه‌رو می‌شوند و درنهایت، جملات معانی خود را از بافت موقعیت دریافت می‌کنند (احمد ۱۹۸۰: ۸۲). وی می‌گوید: زبان یک بار باید به‌صورت کلی بررسی شود و بار دیگر به‌صورت جزئی

از طریق بررسی روابط بین کلمات، اصوات، و جملات؛ بدین شکل که معانی آنها در ارتباط با یکدیگر باید بررسی شوند. وی در نظریه بافت خود به مواردی چون شخصیت گوینده، سخنان گوینده، شخصیت شنونده، رفتارهایی که از شنونده و گوینده سر می‌زند، شخصیت فرهنگی آن دو، افرادی که شاهد گفت‌وگو هستند و میزان ارتباط آنان با اسلوب زبانی، تعیین میزان نقش شهود بر روند گفت‌وگو، و سخنانی که آنان بر زبان می‌رانند توجه می‌کند. پس از آن، مکان ادای سخن، زمان آن، اوضاع سیاسی، مسائل اجتماعی، و هر آنچه در اثنای سخن گفتن اتفاق می‌افتد و تأثیر سخن بر شنوندگان از اقناع، خنده، درد، تشویق، و ... را مدنظر قرار می‌دهد و این موارد را اساس بافت موقعیت برمی‌شمرد. وی هم‌چنین بر آن است که محیط کلام باید به صورت دقیق مشخص و بررسی شود؛ حتی اختلاف لهجه‌ها و سطح سخن نیز باید مشخص شود تا نتایج حاصله دقیق به دست آید. پس از آن محیط اجتماعی و فرهنگی زبان مورد مطالعه باید مشخص شود. این مرحله را می‌توان بافت فرهنگی نامید که در تعیین سطوح زبانی چون زبان فرهیختگان، زبان عوام، زبان شعر، و زبان نثر مؤثر است (حسان ۱۹۷۳: ۳۳۷-۳۳۸).

نظریه بافت در حقیقت جمع‌بندی روش‌مند مسائلی است که جرجانی پراکنده بدان اشاره کرده است. جرجانی در کتاب خود با عناوینی چون اقتضای حال متکلم و مخاطب و مقام و شرایط القای کلام از بافت سخن گفته است. یکی از موضوعات مهم در نظریه عبدالقاهر «معنی المعنی» یا معنای ثانوی است که نزد پژوهش‌گران غربی معاصر به «meaning of meaning» معروف است. از نظر عبدالقاهر در عبارت دو نوع معنی وجود دارد: یکی معنای الفاظ که در وهله اول به ذهن می‌رسد و دوم معنایی که بافت نقش مهمی در فهم آن دارد و ذهن از طریق قوه عقل و ادراک به آن می‌رسد و عبدالقاهر اسم آن را «معنی المعنی» می‌گذارد و این معانی ثانوی است که مظهر جمال ادبی در متون است (الجرجانی ۱۹۹۲: ۲۶۳). عبدالقاهر می‌گوید: «ترتیب جاری شدن کلمات بر زبان متأثر از ترتیب معانی در ذهن است. نظم چیزی جز وابستگی کلمات به یکدیگر و ایجاد رابطه علی و معلولی بین آنها نیست» (همان: ۵۵). وابستگی کلمات به یکدیگر همان چیزی است که فرث آن را «بافت درون زبانی» می‌نامد. نیز می‌گوید:

بدون توجه به بافتی که جمله در آن ارائه شده است برتری بخشیدن کلمات بر یکدیگر هیچ معنایی ندارد. آیا می‌توان گمان کرد دو واژه بدون توجه به جایگاهی که در چینش و تألیف جمله دارند مقایسه شوند؟ آیا کسی پیدا می‌شود بدون این که به جایگاه واژه

در ساختار نظم نظری بیفکند و هماهنگی و حسن‌جوار آن واژه با واژگان هم‌نشین را مدنظر قرار دهد بگوید این واژه فصیح است؟ (همان: ۴۵).

وی پیام‌رسانی را امری کلی در نظر می‌گیرد که نمی‌توان اجزای لغوی آن را جدا از حال و مقام در نظر گرفت و بدین ترتیب بین بافت زبانی و بافت موقعیت ارتباط برقرار می‌کند. جرجانی بارها و بارها در *دلایل الإعجاز* به این مسئله می‌پردازد و آن را به شیوه‌های مختلف شرح می‌دهد: «ما برای یک واژه جدا از ساختار کلامی که در آن قرار گرفته حکم بر فصاحت نمی‌دهیم، بلکه این حکم را در ارتباط آن واژه با سایر واژگان و وابستگی معنایی آن با کلمات هم‌نشین آن بیان می‌کنیم» (همان: ۴۱). وی بر این اساس چنین استنتاج می‌کند که نمی‌توان واژه را کوچک‌ترین عنصر معنادار نام نهاد، زیرا دلالت واژه بر یک معنا چیزی نیست که تجزیه و تحلیل کردنی باشد و معنی از یک واژه حاصل نمی‌شود، بلکه از مجموع چند واژه در ارتباط با یک‌دیگر یعنی جمله به‌دست می‌آید (همان: ۴۳). این اندیشهٔ جرجانی نظریات برخی پژوهش‌گران معاصر از جمله فرث را، که زبان را مجموعه روابط بین کلمات توصیف می‌کنند، تأیید می‌کند.

۹. نتیجه‌گیری

نظریهٔ نظم یکی از مهم‌ترین نظریه‌های ارائه‌شده در ساحت ادب و بلاغت عربی به‌شمار می‌رود که با نام عبدالقاهر جرجانی گره خورده است؛ هرچند، نام او به‌حق به‌عنوان واضع نظریهٔ نظم مطرح شده است، پیشینهٔ این نظریه به زمان‌هایی بسیار پیش‌تر از او برمی‌گردد؛ چنان‌که اشارات و تعریفات از این نظریه در کتاب‌ها و آثار مختلف بیان شده است؛ هرچند نمی‌توان گفت عبدالقاهر از همهٔ آرای پیش از خود در این زمینه آگاه بوده است، به‌یقین در ساخت و پرداخت این نظریه وام‌دار نویسندگانی چون جاحظ، سیبویه، قاضی عبدالجبار، و تنی دیگر از اندیشمندان است. ناقدان عرب تعریف عبدالقاهر از نظم و مثال‌هایی را که در تبیین این نظریه مطرح کرده است با برخی نظریه‌های معاصر هم‌راستا دانسته و ادعا کرده‌اند نظریه‌های زبان‌شناسی معاصر هرکدام شکلی روش‌مند و توسعه‌یافته از اندیشه‌ها و آرای است که وی به‌صورت ابتدایی در کتاب‌های خود خاصه در *دلایل الإعجاز* مطرح کرده است. چنان‌که در پژوهش حاضر نشان داده شد، نظریات عبدالقاهر، خصوصاً در باب نظم، هرچند با نظریه‌های اندیشمندان غربی چون سبک‌شناسی، ساختارگرایی، نحو‌گستاری، بینامتنیت، و نظریهٔ بافت ریشه‌هایی مشترک دارد، با آن‌ها تفاوت‌هایی نیز دارد:

- عبدالقاهر با تشبیه واژگان به طلا و نقره و تشبیه نوع چینش واژگان به قالب‌ریزی و شکل‌دهی فلزات به تعریفی ابتدایی از سبک دست یافته است که ویژگی خاص یک سخن نسبت به سخنان دیگر را تداعی می‌کند. او با بیان این مطلب که مؤلف باید «معنا را به شکلی بیاورد که درست‌ترین شیوه بیان معنی باشد و برای آن لفظی انتخاب کند که برای آن معنی خاص‌ترین و کامل‌ترین باشد» به گزینش، که از اصول علم سبک‌شناسی به‌شمار می‌رود، اشاره می‌کند. سپس، با بیان اختیار مؤلف در جای‌گزینی حذف به‌جای ذکر و مسند به جای مسندآلیه به‌نوعی خروج از هنجار را تبیین و درنهایت با تعریف نظریه نظم به ارتباط و وابستگی کلمات با کلمات مجاور خود به عنصر سوم سبک‌شناسی، که چینش است، می‌پردازد. البته، باید دقت داشت سبک‌شناسان، درخصوص سبک و مؤلفه‌های آن، عادتاً به زبان ادبی نظر دارند، اما دیدگاه عبدالقاهر در این خصوص بیش‌تر متوجه دریافت معانی ثانویه است که مؤلف با گزینش و چینش خاص خود قصد ارائه آن را دارد؛
- بین دیدگاه‌های عبدالقاهر و ساختارگرایان، که سوسور نماینده و پیش‌رو آنان در این مقاله بررسی شده است، نیز مشابهت‌هایی وجود دارد که از قرار زیر است: اصوات (که تشکیل‌دهنده الفاظند) تا زمانی که بر معنا و مدلولی دلالت نکنند، بی‌معنایند، زیرا دلالت لفظ بر معنا یک قرارداد اجتماعی یا به‌قول عبدالقاهر «اعتباطی» است. عبدالقاهر و سوسور کوچک‌ترین واحد معنادار را جمله می‌دانند که الفاظ آن براساس ترتیبی که مؤلف برمی‌گزیند در کنار هم چیده می‌شوند و بر این‌که زبان از گفتار متمایز است اتفاق نظر دارند، زیرا زبان مجموعه‌قواعدی اجتماعی است که فراگیری آن جزئی ضروری برای گفتار به‌شمار می‌رود که عبدالقاهر آن را «لغة» می‌نامد و گفتار سبک خاص هر شخص در به‌کارگیری آن مهارت زبانی است. عبدالقاهر با لفظ «کلام» از گفتار یاد و در بررسی‌های خود بسیار بر آن تأکید می‌کند؛ تفاوت بارز عبدالقاهر با ساختارگرایان در آن است که وی برای دست‌یافتن به معنا از شکل و ساخت متن فراتر می‌رود و به مؤلف و مخاطب به‌عنوان عناصری مهم در دریافت معنی توجه نشان می‌دهد؛
- عبدالقاهر با چامسکی، که مبدع نظریه نحو زایشی - گشتاری است، نیز اشتراکات و تفاوت‌هایی در آرا و عقاید دارد؛ از جمله این‌که جمله کوچک‌ترین واحد زبانی است که در دو سطح ژرف‌ساخت و روساخت اساس تحلیل زبانی قرار می‌گیرد و ترتیب الفاظ همان روساخت و ترتیب معانی همان ژرف‌ساخت است و چگونگی تبدیل

- ژرف‌ساخت به روساخت که فرایندی ذهنی است و با قوه عقل و اندیشه انجام می‌گیرد همان گشتار است. البته، این تفاوت وجود دارد که عبدالقاهر در بررسی‌های زبانی خود هم به فرایندهای ذهنی هم به تجلی آن به صورت گفتار توجه نشان داده است، اما چامسکی بر آن است که زبان به‌تنهایی و در سطح توانش باید مطالعه شود؛
- عبدالقاهر در خصوص تأثیرپذیری متون از یکدیگر نیز با ژولیا کریستوا هم‌رأی است. او بین بینامتنیت و سرقت تفاوت قائل می‌شود و می‌گوید هر معنایی که با صورتی بدیع و جدید بیان شود از باب سرقت خارج می‌شود و معیار تمییز دو متن مشابه را در نوع چینش و نظم و وابستگی کلمات آن با یکدیگر می‌داند. بین آرای عبدالقاهر و کریستوا این تفاوت وجود دارد که وی معنایی کهنه را که در لباسی نو و بدیع بیان شود داخل در دایره تقلید نمی‌داند، اما کریستوا به‌طور عام قائل به تقلید است و هر متن را نتیجه تعداد بی‌شماری از متون می‌داند؛
- نظریه نظم عبدالقاهر با نظریه بافت فرث نیز از جهاتی هم‌خوانی دارد. فرث معنا را نتیجه روابط پیچیده بین کلمات و برآمده از بافت می‌داند. عبدالقاهر نیز در نظریه نظم خود در خصوص تأثیر روابط میان کلمات در ایجاد معنی سخن گفته و با عبارت «تعليق الكلم ببعضها بعض» از آن یاد کرده است؛ «تعليق» همان نوع خاص روابط میان واژگان است. این دو نفر معنا را نتیجه ارتباط خاص بین کلمات هم‌نشین می‌دانند. از این رو، معنا برآمده از روابط میان الفاظ است. فرث این روابط را «بافت درون‌زبانی» نامیده است. از سوی دیگر، فرث برای بافت موقعیت در فهم معنا نیز جایگاهی ویژه قائل است. عبدالقاهر نیز با اهتمام به مسئله گوینده، شنونده، و شرایط حاکم بر القای کلام یا تألیف متن، که آن را «مقام» می‌نامد، به همین مهم اشاره می‌کند و برای آن نقشی تعیین‌کننده در دریافت معنا قائل می‌شود.

کتاب‌نامه

- ابن‌المدبر، ابراهیم (بی‌تا)، *الرسالة العذراء*، تحقیق: زکی مبارک، بی‌جا: دار الکتب المصرية.
- ابن‌المقفع، عبدالله (۱۹۱۱)، *الأدب الصغير*، تحقیق: احمد زکی، مصر: بی‌نا.
- ابن‌قتیبه‌الدینوری (بی‌تا)، *تأویل مشکل القرآن*، المحقق: ابراهیم شمس‌الدین، لبنان - بیروت: دار الکتب العلمية.
- أبو‌العدوس، یوسف (۲۰۱۰)، *الرؤية والتطبيق*، عمان: دار المسيرة.

خوانش ناقدان عرب از نظرية نظم عبدالقاهر جرجاني ... (مهدي محمدی نژاد و فرشته فرضی شوب) ۳۵۵

أحمد، يحيى (١٩٨٠)، «الاتجاه الوظيفي و دوره في تحليل اللغة»، بيروت: مجلة *عالم الفكر*، م. ٢، الطبعة الثالثة.

ارسطو (١٩٥٣)، *فن الشعر*، تحقيق: عبدالرحمن بدوي، قاهرة: مكتبة النهضة المصرية.

ارسطو (١٩٥٩)، *الخطابة*، تحقيق: عبدالرحمن بدوي، قاهرة: وزارة الثقافة والاعلام العراقية.

الأسدی، عبدالجبار (٢٠٠٠)، «ماهية التناص»، مجلة *الرافد*، ع ٣١، الشارقة: دائرة الثقافة و الإعلام.

الباقلاني (١٩٥٧)، *التمهيد*، تحقيق: يوسف مكارثي، بيروت: المكتبة الشرقية.

بصل، محمد إسماعيل و فاطمة بلة (٢٠١٤)، «ملامح نظرية السياق في الدرس اللغوي الحديث»، مجلة *دراسات في اللغة العربية و آدابها*، العدد الثامن العشر.

بودوخة، مسعود (٢٠٠٩)، *الأسلوبية و خصائص اللغة الشعرية*، حلب: مركز الإنماء الحضاري.

بولحواش، سعاد (٢٠١١-٢٠١٢)، *شعرية الانزياح بين عبدالقاهر الجرجاني و جان كوهن*، إشراف: محد زرمان، الجمهورية الجزائرية: جامعة حاج لخضر باطنة.

التوحیدی، ابوحيان (١٤٢٤)، *الإمتاع والمؤانسة*، بيروت: المكتبة العنصرية.

التوحیدی، ابوحيان (١٩٢٩)، *المقابسات*، مصر: المكتبة البخارية.

تورودوف، تزفيتان (١٩٨٧)، *الشعرية*، ترجمة: شكرى المبخوت و رجاء بن سلامة، المغرب: دار توبقال للنشر.

الجاحظ، عمرو بن بحر (١٤٢٣)، *البيان والتبيين*، بيروت: دار و مكتبة الهلال.

الجاحظ، عمرو بن بحر (١٤٢٤)، *الحيوان*، بيروت: دار الكتب العلمية.

الجرجاني، الشريف (١٩٨٣)، *التعريفات*، المحقق: ضبطه و صححه جماعة من العلماء بإشراف، لبنان - بيروت: دار الكتب العلمية.

الجرجاني، عبدالقاهر (١٩٩١)، *أسرار البلاغة*، تعليق: محمود محمد شاكر، القاهرة: مكتبة الخانجي.

الجرجاني، عبدالقاهر (١٩٩٢)، *دلائل الإعجاز*، المحقق: محمود محمد شاكر أبو فهد، القاهرة: مطبعة المدني.

الجرجاني، عبدالقاهر (٢٠٠٠)، *دلائل الإعجاز*، تعليق: محمود محمد شاكر، القاهرة: مكتبة الأسرة، الهيئة المصرية العامة للكتاب بالاشتراك مع مكتبة الخانجي.

الجرجاني، عبدالقاهر (٢٠٠٢)، *دلائل الإعجاز*، شرح: ياسين الأيوبي، شركة أبناء الشريف الأنصاري.

الجرجاني، عبدالقاهر (٢٠٠٥)، *دلائل الإعجاز*، اعتناء: علي محمد زينو، لبنان - بيروت: مؤسسة الرسالة.

الجرجاني، عبدالقاهر (٢٠٠٧)، *المقتصد في شرح التكملة*، تحقيق: أحمد بن عبدالله بن إبراهيم الدرويش، السعودية: الإمام سلسلة الرسائل الجامعية.

الجرجاني، عبدالقاهر (بي تا)، *أسرار البلاغة*، قرأه وعلق عليه: محمود محمد شاكر، القاهرة: مطبعة المدني؛ جدة: دار المدني.

جمعه، حسين (٢٠٠٣)، *المسبار في النص الأدبي*، دمشق: اتحاد كتاب العرب.

جيرو، بدير (٢٠٠٩)، *الأسلوبية و تحليل الخطاب*، ترجمة: منذر العياشي، حلب: مركز الإنماء الحضاري.

الحربی، فرحان بدری (٢٠٠٣)، *الأسلوبية في النقد العربي الحديث*، بيروت: المؤسسة الجامعية للدراسات. الخطابي، حمد بن محمد (١٩٦٨)، *بيان إعجاز القرآن*، تحقيق: محمد خلف الله و محمد زغلول سلام، مصر: دار المعارف.

خليل، السيد احمد (١٩٨٦)، *المدخل الى دراسة البلاغة العربية*، بيروت: دار النهضة العربية. الراجحي، شرف الدين (د. ت)، *مبادئ علم اللسانيات الحديثة*، الإسكندرية: دار المعرفة الجامعية. رحيم العزوي، نعمة (١٣٩٢)، *روش شناسی پژوهش های زبان شناسی، ترجمه جواد اصغری*، تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

الرماني، على بن عيسى (بي تا)، *النكت في إعجاز القرآن في ثلاث رسائل في إعجاز القرآن الكريم*. بيجا: بي نا.

رمضان السيد، علاء الدين (٢٠١٤)، «ظاهرة التناص بين الإمام عبدالقاهر الجرجاني و جوليا كريستيفا، بحوث المؤتمر العلمي الدولي الأول لكلية اللغة العربية بأسبوط (الإمام عبدالقاهر الجرجاني و جهوده في إثراء اللغة العربية)»، شهر ١١، مجلد ٣.

زروق، نصر الدين (٢٠١١)، *دروس و محاضرات في اللسانيات العامة*، الجزائر: دار كنز الحكمة.

السد، نورالدين (بي تا)، *الأسلوبية و تحليل الخطاب*، الجزائر: دارهومة.

سوسير، فردينان (١٩٨٥)، *دروس في اللسانية العامة*، تعليق و شرح: صالح القرمادي، محمد شاوش، و محمد العجينة، تونس: الدار العربية للكتاب.

سيويه، عمرو بن عثمان (١٩٨٨)، *الكتاب*، المحقق: عبدالسلام محمد هارون، القاهرة: مكتبة الخانجي.

الشنطي، محمد صالح (١٩٩٨)، «رؤية لموروثنا النقدي»، مجلة رؤى، س ١، عدد ٢.

الضامن، حاتم (١٩٧٩)، *نظرية النظم تاريخ و تطور*، بغداد: منشورات وزارة الثقافة والإعلام العراقية؛ دار الحرية للطباعة.

طبانة، بدوي (١٩٥٦)، *السرققات الأدبية*، القاهرة: مكتبة نهضة مصر بفجالة؛ مطبعة الرسالة.

الطبري، محمد بن جرير (٢٠٠٠)، *جامع البيان في تأويل القرآن*، المحقق: أحمد محمد شاكر، بي جا: مؤسسة الرسالة.

عباس، محمد (١٩٩٩)، *الأبعاد الإبداعية في منهج عبدالقاهر الجرجاني*، لبنان - بيروت: دار الفكر المعاصر.

عبداللطيف، محمد حماسه (١٩٩٠)، *من الأنماط التحويلية في النحو العربي*، القاهرة: مكتبة الخانجي.

عبدالمطلب، محمد (١٩٩٥)، *قضايا الحدائثة عند عبدالقاهر الجرجاني*، لونجمان: الشكرة المصرية العالمية للنشر.

العسكري، أبو أحمد (١٩٦٠)، *المصون*، تحقيق: عبدالسلام هارون، الكويت: مطبعة حكومة الكويت.

العسكري، أبو هلال (١٤١٩)، *الصناعتين*، المحقق: علي محمد الجاوي و محمد أبو الفضل إبراهيم، بيروت: المكتبة العنصرية.

عطية، مختار (٢٠٠٨)، *التقديم و التأخير و مبادئ التركيب بين البلاغة و الأسلوبية*، الإسكندرية: دار الوفاء.

خوانش ناقدان عرب از نظرية نظم عبدالقاهر جرجاني ... (مهدي محمدی نژاد و فرشته فرضی شوب) ۳۵۷

عباد، محمد شکری (۱۹۸۴)، معجم المصطلحات اللغوية و الأدبية، رياض: دار المريخ للنشر.
فتحی، احمد عامر (۱۹۷۵)، فكرة النظم بين وجوه الإعجاز، القاهرة: المجلس الاعلى للشؤون الاسلامية
لجنة القرآن والسنة.

فندريس (۱۹۵۰)، اللغة، ترجمة: عبدالحميد الدواخلي، محمد القصاص، القاهرة: مكتبة أنجلو المصرية.
فوكو، ميشل (۱۹۹۷)، ما معنى مؤلف؟ فى كتاب القصة الرواية، المؤلف: مجموعه من المؤلفين فوكو و
آخرون، ترجمة: خيرى دومه، القاهرة: دار شرقيات.
قاضي عبدالجبار (بى تا)، المغنى فى ابواب التوحيد و العدل، اشراف: طه حسين، مراجعة: اباراهيم بيومى
المدكور.

كريستيفيا، جوليا (۱۹۶۹)، السيمولوجيا، باريس: سوى.
كريستيفيا، جوليا (۱۹۹۷)، علم النص، ترجمة: فريد الزاهى، مراجعه: عبدالجليل ناظم، مغرب: سلسلة
المعرفة الأدبية؛ دار توبقال للنشر؛ الدار البيضاء؛ ابلتفاق مع دار سوى بباريس.
الكواز، محمد كريم (۲۰۰۶)، علم الأسلوب (مفاهيم و تطبيقات)، ليبيا: جامعة السابع من أفريل.
كوهن، جان (۱۹۹۶)، بنية اللغة الشعرية، ترجمة: محمد الولي و محمد العمري، المغرب: دار توبقال للنشر؛
دار البيضاء.

المبرد، محمد بن يزيد (۱۹۶۵)، البلاغة، تحقيق: رمضان عبدالنواب، القاهرة: بى نا.
مختار عمر، احمد (۱۹۸۲)، علم الدلالة، كويت: مكتبة دار العروبة للنشر و التوزيع.
المسدى، عبدالسلام (۲۰۰۶)، الأسلوب و الأسلوبية، ليبيا - بنغازى: دار الكتب الوطنية.
معوض، عاطف عبدالعزيز (۲۰۰۷)، «أصول النظرية التحويلية عند عبدالقاهر الجرجاني»، مجلة علوم اللغة،
المجلد العاشر، العدد ۴.

مندور، محمد (۱۹۸۸)، فى الميزان الحديد، تونس: نشر و توزيع مؤسسات ع بن عبدالله.
هاملى، صليحة (۲۰۱۱-۲۰۱۲)، ملامح الاسلوبية عند عبدالقاهر الجرجاني، اشراف: لخضر عيكوس،
الجمهورية الجزائرية: جامعة العربي بن مهيدي.

يونس على، محمد محمد (۲۰۰۴)، مدخل إلى اللسانيات، بيروت: دار الكتاب الجديد.

